

به گسترش نفوذ خود در میان مردم بپردازیم

بابک بلوچ

تلاش و تکاپو برای برپا داشتن ساختارهای انسانی در جامعه و بهیمان و نا آدمان را از اریکه ی سروری و نیرومندی پائین کشیدن همان چیز است که دانش انقلابی پرولتاریا و تلاش های چشم گیر، پیوسته و پایدار آنها با همکاری دیگر طبقات زحمتکش جامعه، نه تنها شاید بودن و توانستنی بودن آنها، بلکه حتی بایستگی و مهندسی اجتماعی آنها، گر چه کوتاه مدت، در جای جای گیتی فراخ ما به نمایش گذارده است. در این میان وظیفه ی سازمان یا حزب انقلابی طبقه ی کارگر، سرراستانه بگوئیم، به دلیل دگرگونی و پای گیری شرایط نوین بیرونی و گنجانیده ی آگاهی اجتماعی و طبقاتی، هم در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و هم در کشورهای پیرامونی، یافتن راه چاره های نگریک و فرسخت در همسجشی با شرایط نوین، و نیز بر ساختن دستگامندانه ی برنامه ی عمل انقلابی در دو گستره همبافته ی استراتژی و تاکتیک انقلابی در چنین شرایطی می باشند. بی گمان شکست بسیاری از سوسیالیسمها و برآمدن بسیاری جنبش های نوین و رادیکال در سراسر گیتی، همراه با یورش های نوین و لگام گسیخته ی امپریالیسم خونخوار و اقمار وابسته اش همچون جمهوری مفتخورها، لمپن ها، قاچاقچی ها و آدمکشهای ولایت بهیمی و وابسته ی فقیه اسلامی در ایران، چنین توانش نگریک را به یک "باید"، هم در پهنه ی زایش و یا تولید برنهادده های ایدئولوژیک و هم در پهنه کارکردهای اجتماعی دگرگون می سازد.

دگرگونی ها و پیشرفتهای سرمایه داری از اشکال ساده به اشکال بغرنج تر و پیچیده تر همچون پیشرفت از داد و ستد کالاهای دستی به تولید انبوه کالائی، جایگزینی صنایع کوچکتر به وسیله ی صنایع بزرگتر و پیشرفته ی صنعتی، پدید آمدن بحرانهای بسیاری درون نظام های سرمایه داری امپریالیستی، گسترش این بحرانها به دیگر جاهای گیتی به دلیل وابسته بودن دیگر کشورها و یا زیر فرمانروائی سرمایه داری بودن اقتصاد آن کشورها، همه و در نتیجه، فقر، بیکاری، قتل و غارت را هر چه بیشتر جهانی کردن، از دیگر پیامد ها و شرایطی هستند که آن امکان نگرورزانه را به یک "باید" انتقادی و انقلابی دگرگون میسازد. این چیز است که خود را در گستره ی پیشرفت ها ی سرمایه داری از پیدایش آن تا کنون نشان داده است. ویژه گی اعتراضها، جنبش ها و تقابلات عملی مردم در پهنه های گوناگون زندگی اجتماعی، بی آنکه پرولتاریای انقلابی توانسته باشد همراه با سازمان پیش آهنگ خود در بالا ی آنها قرار گرفته و رهنمودهای برنامه ای و کارکردی خود را بر آنها تحمیل نماید، نشان از آمیزش خواستهای دموکراتیک و رادیکالی می دهد که دیگر از چارچوب بسته ی دموکراسی بورژوازی فراتر رفته و از ناپسند بودن و جور نیامدن این دگرگونیها در همزیستی با سیاست سرمایه داری خبر می دهد. این به باور ما بدین نشان است که دگرگونیهای دموکراتیک سیاسی در پهنه ی ساختارهای سرمایه داری، دیگر نه تنها درون پوسته ی کهنه و بحرانی آن جای نمی گیرند، بلکه حتی این دگرگونیها، در نسبت با خواستهای دور دست پرولتاریای انقلابی، از سرشتی جلودارنده و در هم شکننده برخوردار می باشند. سرشت نادموکراتیک اتحادیه ها و سندیکاها در سراسر گیتی سرمایه داری و وابستگی آنها به سیاستهای دولتهای این به اصطلاح دموکراسی ها، برگزیدن سرهای این سازمانها با روایید دولتهایشان و دریافت درآمد و کمک های مالی از این دولتها، نشان از ماهیت غیر انقلابی و حتی ضد انقلابی آنها می دهد. از اینرو آنها که با پافشاری درست برای ایجاد سندیکاها و اتحادیه های کارگری تلاش میورزند با آراستن این تشکلهای به صفت مستقل و آزاد ولی زیر روایید و خوش داشت و فرمان ولایت خونریز و چپاول گر فقیه اسلامی، این باور را بیاورانند که این گونه تشکلهای می توانند در شرایط سروری سیاست ضد انقلابی سرمایه داری وابسته ی رژیم مردم خورها از ماهیتی مستقل، آزاد و انقلابی و کافی برای دگرگون کردن جامعه برخوردار باشند، حیلہ گران و مردم فریبانی هستند که زحمتکشان را به سراب دست ساخته ی

خیانت کاران و چاپلوسان رژیم آخوندها فرامی خوانند. در شرایطی که قاتلان، جلادان، زاغه آفرینان، فاحشه پروران و سرمایه پرستان رژیم لمپن های بی شخصیت و دهان چاک قدره بند بر مردم سروری می کنند، طبقه ی کارگر از راه تشکلات مخفی، انقلابی، همگانی و یا سراسری خود، و در رابطه با سازمان پیشرو مبارز و انقلابی، می تواند بر چنین دشمنی سخت تر بتازد تا روی آوردن به سیاست گران اصلاح طلب و ماهرویان مردم فریب. گوئی در همین رابطه است که چنین آورده شده است :

" ب- با در نظر گرفتن این واقعیت که تاکتیک موسوم به اصلاح طلبی بورژوازی و استحاله لیبرالی رژیم از درون، در میان توده های کارگر و زحمتکش افشا شده است و جنبش های اجتماعی موجود در طول چند سال اخیر پیوسته رادیکال تر شده اند، و با در نظر گرفتن این واقعیت که استقرار کابینه نظامی امنیتی رژیم، حاکی از تاکتیک تشدید اختناق و سرکوب رژیم برای مقابله با بحران است، تاکتیک های به اصطلاح لیبرالی بورژوازی بیش از پیش کارائی خود را برای مقابله با بحران و کنترل و مهار جنبش های توده ای از دست می دهند و صحنه مبارزه سیاسی، برای مقابله انقلاب و ضد انقلاب شفاف تر می شود.

پ- طبقه کارگر ایران که در طول چند سال اخیر، در جریان مبارزات علنی و رو در رو با سرمایه دارن و دولت آنها، پیوسته متشکل تر و آگاه تر شده است، یگانه نیروی پیگیر انقلاب است که رهبری آن بر جنبش اعتراضی توده ای، شرط پیروزی تمام دیگر جنبش های اجتماعی در ایران و تحقق مطالبات توده های مردم است. هیچ تحول جدی در جهت تحقق مطالبات توده های وسیع مردم رخ نخواهد داد، مگر در یک انقلاب که زمام آن در دست طبقه کارگر ایران باشد."

[اسناد کنفرانس دهم سازمان فدائیان (اقلیت) سال 1384]

روند رو به افزایش یورش های امپریالیسم به همه ی گستره های زندگی مردم در پهنه ی گیتی، بار و فرمان سنگین تر و از همین رو خونین تری بر دوش مبارزان کمونیست هموار می کند. بودن عملی و راستین پیشاهنگ آگاه و متشکل پرولتاریا، فداکاری ها، از جان گذشتگی ها و تلاش های شبانه روزی آنها در این کارزار تقابل ها، پیگرد ها، تهدید ها و غارت ها، و مبارزات مرگ و زندگی، همراه و در کنار مردم، بی شک، از اثر گذاری گسترده و ژرفی برخوردار خواهد بود. خیزش ها و جنبش های گروهی و ناگهانی مردم در این پهنه ی تعیین کننده، یورش های آنها به سیاست های دزدها و قاچاقچی های رژیم متحجران عهد عتیق در یکسان سازی زندگی مردم میلیون ها کیلومتر پایین تر از خط فقر، گذشته از تاثیرات روانی مثبت بر مردم، به برانگیختن قاتلان و خون آشامان و دست یازیدن آنها به وحشیانه ترین کارها خواهد انجامید. نقش فزاینده ی پرولتاریا ی مبارز و سازمان پیشرو و انقلابی آن همراه با بررسی و تجزیه و تحلیل این جنبش ها و فراهم آوردن راه کارهای انقلابی و عملی در کارزار مبارزات رادیکال و آزادی خواهانه ی مردم، به افزایش و رشد آگاهی سوسیالیستی و انقلابی توده ها کمک خواهد کرد.

برای بسیاری، همچنان که می خواهند کمونیست بمانند و با این نام شناخته شوند، کمونیسم یعنی دانش چگونه گی همبستگی، یا به تنهایی، بستگی یافتن با طبقه ی کارگر می باشد. اینان واپسین مرز کمونیست بودن را در بستگی داشتن با طبقه ی کارگر تفسیر می کنند. برای اینان طبقه ی کارگر از چنان پاکی و نآلودگی برخوردار می باشد - درست مانند ضریح پاکان و پیامبران - که هر روشنفکر خورده بورژوازی اگر دستش با این اندام پاک برآید از هر حيله و ناپاکی رها می شود. این بستگی اما هدف آخرین نیست بلکه شروع کار و آنهم آنچنانکه به نگر می آید، سخت ترین ها می باشد. کمونیسم مارکس و انگلس، به گفته ی انگلس در " اصول کمونیسم "، چیزی مگر دانش رهایی طبقه ی کارگر نمی باشد و این رهایی بدست نمی آید مگر آنکه این طبقه ی تا به آخر انقلابی، نه تنها خود بلکه همه ی جامعه را از سروری بیداد و ددمنشی سرمایه داری برهاند. این است که نفوذ یافتن در میان طبقات زحمتکش، یعنی آموزاندن به آنها و آموختن از

این طبقه در روند زنده‌ی مبارزه‌ی انقلابی برای دگرگون ساختن همه‌ی ساختارهای طبقاتی جامعه، نه اینکه بر زشت کاری‌ها و بیراهه‌رویه‌های آنها چشم فروبستن و به پیروان چشم و گوش بسته‌ی آنها در آمدن. این آخرین کار اما، نه به دانش انقلابی نیاز دارد و نه این همه تلاش و پایداری را می‌طلبد. برای مبارزان مارکسیست، برای پیروان سوسیالیسم علمی، انتقادی و انقلابی مارکس و انگلس، برای رهروان سوسیالیسم انقلابی مارکسیسم - لنینیسم، پرسش نخستین و آنچه بیش و پیش از هر چیز دیگری چرایی و چگونه‌گی بودن و کارکردهای اجتماعی آنها را ویژه‌گی می‌بخشد، چگونه‌گی دریافت فراروند‌های پدیده‌هاست در همبافته بودن‌های پی‌در پی و گوناگون آنها در گستره‌ی زمان، و در آن نسبت‌های درونی میان آنها که چگونه‌گی ساختار چیزها را، و در نتیجه، شیوه‌ی دگرگون ساختن آنها را نشان می‌دهد. این به ساده‌گی، از یازدهمین برنهادی مارکس در باره‌ی فویرباخ برمی‌آید، یعنی دگرگون ساختن گیتی و نیز از نخستین برنهادی که کارکردهای انسانی را چونان کارورزی‌های اجتماعی حسی و بیرونی در می‌یابد. به سخن دیگر، ویژه‌گی کارورزی‌های کمونیست‌ها دریافت هستی‌انسان‌هاست در همین گیتی بیرونی و دریافت نسبت‌های آنها با یکدیگر برای دگرگون ساختن این پدیده‌های بیرونی و آن نسبت‌هایی که بر بنیان آنها پای می‌گیرند.

برای کمونیست‌ها، اگر نمی‌خواهند مارکسیسم را به پژوهش‌های آکادمیک و دور از زندگی انسان‌ها دگرگون سازند، اگر نمی‌خواهند مارکسیسم - لنینیسم به یک تجربه‌گرایی صرف و بیهوده تغییر داده شده و هدف مند بودن کردارگرایانه‌ی آن برای دگرگون ساختن بیداد گیتی به چیزی دست دوم و یا اضافی دگرگون شود و اگر می‌خواهند که مارکسیسم از مشاهده‌گری صرف و دانش‌پرگویی‌های به اصطلاح طبقاتی به دانش آگاهی علمی - طبقاتی و انقلاب اجتماعی تبدیل شود، هیچ راه و چاره‌ای مگر کار کردن، آموختن و آموزاندن، متشکل شدن و متشکل کردن در همانجایی که پرولتاریا و دیگر زحمتکشان زندگی میکنند، هدف مندانه مبارزه می‌کنند و جان می‌بازند نیست. همه‌ی مقولات بنیانی مارکسیسم همچون مشخص و مجرد، کلیت و جزئیت، تضاد قطب‌های ستیزنده، نفی در نفی، نسبت‌های اجزای ساختارهای اجتماعی از راه پیوند‌های درونی، توانش و بودش (امکان و واقعیت)، توانمندی و ضرورت، از خود بیگانگی انسان در فراروند تولید زندگی اجتماعی و دیگرها، مقولاتی هستند در پیوند دستگاه مند و دیالکتیکی با زندگی درون جهان پدیده‌ها و پیوند‌هایشان با یکدیگر. ناداری همچون یک تجرید، تنها آنگاه می‌تواند اندیشیده شود که از پیش همچون چیز داده‌ی حسی پدید گردیده باشد. کاپیتالیزم همچون یک تجرید دانشی، به تنهایی آنگاه می‌تواند به پژوهش درآید که از پیش همچون یک کلیت ساختارمند، دارای کارکردهای حسگانی و پژوهیدنی در گیتی چیزها باشد. دگرگون ساختن آنها نیز تنها در همان جایی که این دستگاه‌مندی‌ها هستی دارند انجام می‌گیرد و نه در مجرد واژه‌ها و مقوله‌ها، یعنی در هستی یافتن آنها در زندگی اینجهانی انسانها. بی‌محابا بگوییم و سرراستانه منتقدانه، اگر سه دهه‌ی دیگر همچنان خروار خروار بر گفته بیفزاییم و کرور کرور شعار را کارگشای بدسگالی‌ها و شوربختی‌های مردم بدانیم، و اگر به تنهایی همچون پیش، روزنامه‌نگارانه به پخش اخبار در باره‌ی این رویداد و آن پیش آمد، این اعتصاب و آن اعتراض بپردازیم بی‌آنکه به گونه‌ای کردارمند در پیدایش یا جوشش یا رهنمود دادن و راهبردن آنها نقشی بازی کنیم، نه منم زدن‌های ما، مارا از دیگران انقلابی‌تر میسازد، نه پیوندی میان ما و مردم می‌آفریند و نه روند چیزها را در راه هستی پذیرفتن رهنمودها و برنامه‌های ما هموار می‌کند. شاید پس از سه دهه، آن هنگام فرارسیده باشد که به فراهم آوردن امر انقلاب بپردازیم. بودن در میان مردم به معنی کار آشکار نیست، که این شعار خود البته خیانتی است به انقلاب و برای بازگذاردن دستهای خون آلود دشمنان در سر به نیست نمودن مبارزان، بلکه در نسبت‌های مردم با یکدیگر زیستن و به سازمان مبارزات آنها و تشکل دادن سیاسی آنها و ترویج رهنمودهای انقلابی در میان آنها پرداختن. گاه بد نیست از آیین نازی بسیار گویی و وراچی‌های انقلابی دست کشیدن و کمی هم به کردار هدف مند و دگرگونی آفرین

انقلابی دست یازیدن. نگارنده هم‌هنگام که به این مقاله می‌پرداخت به خواندن " وضعیت طبقه ی کارگر انگلستان " از انگلس سرگرم بود. انگلس در نوشته ی پیش از مقدمه ی خود بر این اثر، کتاب را به کارگران بریتانیای بزرگ پیشکش می‌کند. دیدم این نوشته از هر چه که نگارنده بنویسد برتر و گویاتر است، پس همان را برگرداندم تا نشان دهم که بنیان گذاران سوسیالیزم علمی، برخلاف همه ی پی‌گراها، از خانه و کشور رانند، تهدیدها، ناداری ها و نبود امکان های جانی، چگونه به کار می‌پرداختند و بودن و زیستن در میان مردم را به مشاهده گری و بی طرفی برتری می‌دادند. گفتنی است که انگلس این گفتار پیشکشانه را نخست بار خود به انگلیسی نوشت. در برگردان این نوشته تلاش شده است که واژه های آشناتر برای خوانندگان بکار آیند. بی گمان آنها که در کار برگردانی نوشته ها زبردستی دارند، برگردان بهتری پیش خواهند نهاد، توجه ما بیشتر به رساندن اندیشه ای به خواننده بوده است و بس. یک یادآوری اینکه اصطلاح "طبقه ی میانه" در این نوشته اشاره به طبقه ی بورژوازی زمان انگلس دارد و نه آنگونه که در گفتارها و نوشتارهای دوران ما بکار برده می‌شود.

به طبقات کارگر بریتانیای بزرگ

کارگران!

اثری را به شما پیشکش می‌کنم که در آن تلاش نموده‌ام تا به هم میهنان آلمانی خود تصویری باورکردنی از وضعیت شما، از رنجها و مبارزات شما، از امید و منظر آینده ی شما ارائه دهم. من به اندازه ی کافی در میان شما زیسته‌ام تا چیزی از شرایط زیستتان بدانم؛ من جدی ترین توجهات خود را مصروف شناختن آنها نموده‌ام، من مدارک رسمی و غیر رسمی را، تا آنجا که امکان دسترسی به آنها را یافته‌ام، مطالعه کرده‌ام – من به این هم راضی نبودم، من بیش از فقط یک دانش مجرد از موضوع مورد پژوهش خود می‌خواستم، من می‌خواستم شما را در خانه هاتان ببینم، شما را در زندگی روزمره تان نظاره کنم، با شما در باره ی شرایط شما و اوضاع بدتان گفتگو کنم، شاهد مبارزات شما بر علیه نیروی اجتماعی و سیاسی سرکوبگران باشم. من بدینگونه رفتار کردم: از همنشینی و میهمانی های شام طبقه ی میانه، از شراب و شامپانی آنها گذشتم و ساعت های بیکاری خود را تقریباً به طور کامل به همنشینی با کارگران عادی گذراندم؛ من از اینکه چنین نمودم هم خوشحالم و هم مغرور. خوشحال، زیرا که فرصت سپری نمودن ساعات شاد بسیاری را برای شناخت واقعیات زندگی بدست آوردم – ساعت‌هایی بسیار، که در غیر این صورت در گفتگوهای مد روز و آداب و معاشرت خسته کننده هدر می‌رفت؛ مغرور، چرا که به این وسیله امکان یافتن حقی نسبت به طبقه ای ستمدیده و بهتان خورده ادا کنم، طبقه ای که علیرغم همه ی کمبودهای خود و زیر شرایط نامناسب، احترام هر کسی جز دلال پول انگلیسی را نسبت به خود برمی‌انگیزد؛ مغرور، همچنین، زیرا در موقعیتی بودم که بتوانم مردم انگلستان را از تحقیر فزاینده نسبت به آنان در قاره که نتیجه ی ضروری سیاست وحشی و خودخواهانه و رفتار عمومی طبقه ی میانه در حاکمیت شماست، نجات دهم.

آنگاه که همزمان، امکان واقعی یافتن طبقات میانی، مخالفان شما را، مشاهده کنم، خیلی زود به این نتیجه رسیدم که حق با شماست، کاملاً حق با شماست در اینکه انتظار هیچ کمکی از آنان نداشته باشید. علائق آنان به درجات بسیاری با علائق شما در تضاد می‌باشد، هر چند که همیشه کوشش می‌کنند خلاف آن را اظهار کرده و به شما بباوراند که دارای

صمیمی ترین همدردی ها نسبت سرنوشت شما هستند. کردار آنها دروغشان را افشا می کند. امیدوارم توانسته باشم بیش از اندازه در باره ی این واقعیت مدرک گرد آورده باشم که طبقات میانی - حال هر چه که می خواهند بگویند - در حقیقت هیچ هدف دیگری جز ثروتمند کردن خود از راه کار شما تا هنگامیکه بتوانند تولیداتش را بفروشند ندارند، و هنگامیکه دیگر نتوانند از راه این تجارت غیرمستقیم با گوشت انسان سودی بدست آورند شما را به گرسنگی کشیدن رها می کنند. آنان برای اثبات نمودن نیت خوش خود چه کاری انجام داده اند؟ آیا هرگز هیچگونه توجه جدی به اوضاع شما نموده اند؟ آیا کاری به جز پرداختن مخارج هنگفت نیم دوجین کمیسیون های تحقیق، که گزارش های بیشمار آنها محکوم به خواب ابدی در میان تلی از کاغذهای باطله در قفسه های وزارت داخلی است انجام داده اند؟ آیا آنها توانسته اند از آن همه کاغذهای آبی رنگ پوسیده تنها یک کتاب قابل خواندن فراهم آورند تا هر کسی به آسانی بتواند کمی اطلاعات در مورد وضعیت اکثریت عظیم " بریتانیایی های آزاد زاده " بدست آورد؟ حقیقتاً نه، اینها چیزهایی هستند که آنان دوست ندارند در موردشان حرف بزنند - آنها این امر را به یک نا آشنا واگذار می کنند تا جهان متمدن را از وضعیت تحقیرآمیزی که شما در آن زندگی می کنید باخبر نماید.

امیدوارم نا آشنا با آنان، نه با شما. امیدوارم هرچند انگلیسی من ممکن است کامل نباشد، هنوز نه، شما آن را انگلیسی واضحی دریابید. هیچ کارگری در انگلستان - گذشته از این، نه حتی در فرانسه - هرگز با من چون غریبه رفتار ننموده است. با خوشحالی بسیار دیدم که شما فراق از آن رنج مخرب، پیش داوری های ملی و غرور ملی، چیزهایی که پس از در نظر گرفتن همه ی عوامل، چیزی جز خودپسندی عمومی نیستند، هستید - من مشاهده کردم که شما با هر کسی که صمیمانه نیروهای خود را برای پیشرفت انسان بکار می گیرد همدردی می کنید - می خواهد انگلیسی باشد یا نباشد - که هر چیز با عظمت و خوب را تحسین می کنید، حال اگر در سرزمین نژادی شما پرورش یافته باشد یا نه. من شما را چیزی بیش از " انگلیسی " بودن، اعضای فقط یک ملت تنها، یافتم، من شما را انسانهایی دریافتم، از اعضای خانواده ی بزرگ و عمومی بشریت، کسانی که خواستهای خود و خواستهای نژاد انسانی را یکی می دانند. و به مثابه ی چنین انسانهایی، یعنی اعضای این خانواده ی انسانیت " متحد و انشقاق ناپذیر "، همچون موجودات انسانی به صریح ترین معنای این واژه ها، من و بسیاری دیگر در قاره، شما را بمثابه ی چنین انسانهایی، در پیشرفتتان در هر راهی درود میفرستیم و موفقیتهای زودرسی را برایتان آرزو می کنیم.

در این راه ادامه دهید، همچنان که تاکنون انجام داده اید. بسیاری چیزها باقیست که می بایست متحمل شد؛ استوار باشید، شجاع باشید - موفقیت شما حتمی است، و هیچ گامی که شما در حرکت پیشرونده تان در راه هدف عمومی ما، هدف انسانیت، بردارید هدر نخواهد رفت.

بارمن (رن پروس)

15 مارس، 1845